آندره مالرو و ژنرال دوگل، اول اکتبر ۱۹۵۹ در تئاتر اودئون

شکوه شکست

تأملی در جهان ادبی آندره مالرو در سالروز درگذشتش

ادبیات فرانسه

علیرضا پیروزان
نویسنده و منتقد ادبی

در جهان آندره مالرو (۳ نوامبر ۱۹۰۱-۲۳ نوامبر ۱۹۷۶)، انسان نه یك قهرمان اسطوره‌ای است و نه یك قربانی درمانده؛ بلکه بازیگری است بر صحنه‌ای بی‌رحم، در میانه طوفانی از ایدئولوژی‌ها، مرگ‌ها، انقلاب‌ها و زیبایی‌ها. جهانی که در آن، هیچ معنایی بخشیده نمی‌شود، مگر آنکه خود انسان، با دست‌های لرزان و قلب پرشورش، آن را بیافریند. مالرو، نویسنده‌ای بود که از ادبیات، به مثابه اسلحه‌ای برای آفرینش معنا استفاده کرد؛ مردی که جوهر قلمش نه برای توصیف جهان، که برای مقابله با پوچی بر کاغذ می‌دوید.

زندگی او به رمانی پرحادثه می‌مانست: ماجراجویی در شرق، مشارکت در انقلاب چین، حضور در جنگ داخلی اسپانیا، مبارزه در صفوف مقاومت فرانسه، و سرانجام، وزارت فرهنگ در دولت دوگل. از دل این همه، جوهر واحدی برمی‌خیزد: ایمان به توان انسان در خلق معنا از دل هرج و مرج. در نگاه مالرو، معنا نه از نظام اخلاقی یا عقلانی، بلکه از کنش‌زاده می‌شود؛ از لحظه‌ای که انسان تصمیم می‌گیرد بایستد، مقاومت کند، یا حتی شکست بخورد اما تسلیم نشود؛ روحی که در تمام آثارش از «فاتحان» تا «امید»، از «سرنوشت بشر» تا «ضدّخاطرات» جریان دارد.

از ماجراجویی تا اندیشه

زندگی مالرو پیوندی نیرومند میان عمل و اندیشه بود. او در قلب رویدادهای سده بیستم زیست و از واقعیت آتش‌بار آن برای ساختن جهان ادبی خویش بهره برد. انقلاب چین، نبرد اسپانیا و مقاومت فرانسه برایش میدان‌هایی بودند که جهان‌بینی او در آنها به آزمون درآمد. در آثار او، رمان چیزی فراتر از روایت است؛ عرصه‌ای برای اندیشیدن به هستی و امکان معنا. زبانش پرشور، تصویری و تراژیك است؛ خطابه‌ای علیه مرگ و ابتذال. مالرو توانست زبان رمان را تا مرز فلسفه ارتقا دهد، بی‌آنکه از حرارت زندگی تهی شود.

در مقام متفکر سیاسی نیز مالرو چهره‌ای یگانه بود. او سیاست را فقط زمانی معنادار می‌دانست که با کرامت انسانی پیوند بخورد. از همین رو، در دوران وزارت فرهنگ، برنامه‌اش بر ایمان به قدرت آفرینش انسان استوار بود. در جهانی گرفتار جنگ سرد و تقابل ایدئولوژی‌ها، این سخن نوعی ایمان عرفانی به انسان بود. برای مالرو، تمدن نه حاصل پیروزی‌ها، بلکه نتیجه مقاومت در برابر نابودی است. از شرق آسیا تا غرب اروپا، او همیشه از انسان‌هایی سخن گفت که در لحظه سقوط، هنوز به توان خویش در آفریدن معنا باور داشتند.

قهرمان‌های تراژدی و امید

در رمان‌های مالرو، قهرمان‌ها همواره در مرز زندگی و مرگ، میان ایمان و انهدام‌اند. «چن» در «سرنوشت بشر/ La condition humaine» (۱۹۳۳) نماد انسانی است که در دل انقلاب چین می‌کوشد معنایی برای زندگی بیابد. او می‌داند که پیروزی نهایی هرگز از آن انسان نیست، اما همین آگاهی او را از پوچی می‌رهاند. در جهان مالرو، قهرمان کسی نیست که پیروز می‌شود، بلکه فردی است که در شکست، کرامت خود را حفظ می‌کند. همین مضمون در «امید/L'Espoir» (۱۹۳۷)، رمان سترگ او درباره جنگ داخلی اسپانیا، با شکوهی حماسی‌تر بازمی‌گردد. انسان‌ها در آن اثر نه برای پیروزی، که برای معنا می‌جنگند. جنگ، لحظه عریان شدن حقیقت وجودی است: جایی که آدمی باید میان تسلیم و آفرینش یکی را برگزیند.

در میان ویرانه‌ها، تنها چیزی که باقی می‌ماند توان انسان در ساختن اسطوره‌ای از خویش است. این اسطوره برای مالرو دروغ نیست، بلکه حقیقتی زیبایی‌شناختی است؛ همانگونه که هنرمند از سنگ سرد پیکره‌ای زنده می‌تراشد، انسان نیز از رنج و بی‌نظمی جهان، معنایی تازه می‌آفریند.

در «صداهای سکوت/ Les Voix du Silence» (۱۹۵۳) و نوشته‌هایش درباره هنر، مالرو از پیوند میان زیبایی و مقاومت سخن می‌گوید. هر اثر هنری برای او پاسخی است به مرگ؛ تلاشی برای اثبات یك حضور معنامند. هنر، در نگاه او، نه بازنمایی جهان بلکه نفی فناپذیری است. از این رو، موزه‌ها برای مالرو گورستان نیستند، بلکه میدان‌های نبردی هستند که در آن انسان با مرگ می‌جنگد. او در چهره مجسمه‌های خمر، در پرتره‌های رمبرانت، در پیکره‌های یونانی، روحی مشترك می‌بیند: روح جاودان مقاومت. «صداهای سکوت» تأملی است بر اینکه چگونه تمدن‌ها با وجود سقوط‌های پیاپی، به حیات فرهنگی ادامه می‌دهند. در جهان او، زیبایی نه تزئین زندگی، بلکه پاسخی به نیستی است.

اسطوره انسان خلاق

در مرکز اندیشه مالرو مفهومی نهفته است که می‌توان آن را «اسطوره انسان خلاق» نامید. انسان برای او موجودی است که از دل شکست و تراژدی، چیزی نو می‌سازد؛ کسی که با هر سقوط، امکان برخاستن دوباره را در خود دارد. در «ضدّخاطرات/ Antimémoires» (۱۹۶۷)، اثری میان زندگینامه و تأمل فلسفی، مالرو از تجربه‌های خود در جنگ‌ها، سیاست و هنر سخن می‌گوید، اما دغدغه همیشگی‌اش این است: چگونه می‌توان از زندگی انسان اسطوره‌ای ساخت که شایسته زیستن باشد؟ در جهانبینی او، هیچ انسانی نیست که بدون اسطوره زندگی کند؛ فقط آنها که می‌پندارند از آن رها شده‌اند، در اسطوره پوچی گرفتارند. همین باور، اساس فلسفه اگزیستانسیالیستی اوست.

نثر مالرو؛ خطابه تراژدی

نثر مالرو جهانی است از حرارت و اضطراب. جمله‌های بلند و موج‌دارش ضرباهنگی درونی دارند، گویی در هر سطر نبردی میان روح و مرگ جریان دارد. او همانگونه می‌نوشت که فرمانده‌ای در میدان نبرد سخن می‌گوید؛ با صدایی پرطنین، پر از اطمینان اما همراه با تردیدی در درون. زیبایی‌شناسی در آثارش از اخلاق جدا نیست؛ جمله‌ها همچو پیکره‌هایی تراش‌خورده‌اند، پر از شکوه و اندوه. در «سرنوشت بشر»، زبان او به اوج می‌رسد. توصیف شانگهای انقلابی، با انفجارها و باران‌ها، نه بازنمایی مکان بلکه بازتاب روح انسان در آستانه فروپاشی است. ادبیات برای مالرو نه سرگرمی، که آیینی برای شهود حقیقت بود.

میراث مالرو

دهه‌ها پس از مرگش، نام مالرو همچنان در کنار کامو، سن‌اگزوپری و سارتر می‌درخشد، اما در آثار او شور قهرمانانه‌ای هست که از همه متفاوت است: عطشی برای آفرینش معنا در دل تاریکی. او پیام‌آور کرامت انسان بود؛ نویسنده‌ای که نشان داد شکست نیز می‌تواند شکوهی داشته باشد. در جهانی که همچنان درگیر بحران معناست، بازخوانی مالرو یادآور آن است که ادبیات می‌تواند بیش از آینه جهان، آتش درون انسان را برافروزد. او به ما می‌آموزد که زیبایی همان لحظه‌ای است که انسان در برابر نیستی می‌ایستد و با کنش خود به خلق معنا دست می‌یازد.

آندره مالرو نویسنده لحظه‌های عظیم انسانی است؛ لحظه‌هایی که در آنها انسان در اوج فروپاشی هنوز به خویشتن خویش باور دارد. جهان او جهانی است از رنج، مرگ، ایمان و زیبایی؛ جهانی که در آن ادبیات آخرین سنگر انسان در برابر فراموشی است.

> در مرکز اندیشه آندره مالرو مفهومی نهفته است که می‌توان آن را «اسطوره انسان خلاق» نامید. انسان برای او موجودی است که از دل شکست و تراژدی، چیزی نو می‌سازد؛ کسی که با هر سقوط، امکان برخاستن دوباره را در خود دارد. در «ضدّخاطرات» او از تجربه‌های خود در جنگ‌ها، سیاست و هنر سخن می‌گوید، اما دغدغه همیشگی‌اش این است: چگونه می‌توان از زندگی انسان اسطوره‌ای ساخت که شایسته زیستن باشد؟

سه چهره از جهان ادبی مالرو

۱. «سرنوشت بشر»؛ انسان در مرز آتش:
این رمان بیانیه وجودی مالروست. او از شانگهای انقلابی، صحنه‌ای از تراژدی مدرن می‌سازد؛ جایی که خیابان‌ها و انفجارها آینه درون انسان‌اند. هریك از شخصیت‌های رمان وجهی از تجربه انسان در انقلاب را نمایندگی می‌کنند: ایمان، تردید، و دلهره شکست. مالرو همانند داستایفسکی، کنش سیاسی را با جست‌وجوی معنوی درهم می‌آمیزد. در پایان، همه‌چیز فرو می‌پاشد، اما فروپاشی خود شکوهی دارد: انسان هنوز می‌تواند شرافتش را نگاه دارد. «سرنوشت بشر» ستایش کرامت در دل شکست است.

۲. «امید»؛ اسطوره مقاومت:
چهار سال بعد، مالرو با «امید» جهان خود را گسترش داد. در اسپانیا، خلبان‌ها، دهقان‌ها و روشنفکرها گرد می‌آیند تا در برابر فاشیسم بایستند. قهرمانهای رمان می‌دانند که شاید فردا بمیرند، اما همین آگاهی آنها را از ابتذال می‌رهاند. شکست انقلابیون اجتناب‌ناپذیر است، اما از دل آن، امیدی تازه‌زاده می‌شود: امید به تداوم کنش انسانی، نه به وعده آینده‌ای روشن. امید در جهان مالرو، شعله‌ای در باد است که با وجود خاموشی حتمی، می‌سوزد چون باید بسوزد.

۳. «ضدّخاطرات»؛ گفت‌وگو با مرگ و زمان:
در این اثر، مالرو پس از عبور از سال‌های سیاست و نبرد، به درون بازمی‌گردد. کتاب، نه خاطره‌نویسی کلاسیك بلکه مراقبه‌ای فلسفی درباره حافظه، مرگ و اسطوره است. او از دیدارهایش با دوگل، مائو و نهرو سخن می‌گوید، اما در پس این نام‌ها پرسشی واحد نهفته است: انسان در برابر زمان چه می‌کند؟ در نظر او، مرگ دیگر دشمن نیست، بلکه افقی است که زندگی را از ابتذال می‌رهاند.

سه‌گانه فکری مالرو ـ «سرنوشت بشر»، «امید»، و «ضدّخاطرات» ـ مسیر تکامل اندیشه‌ای است که از شور انقلاب به تأمل درونی می‌رسد؛ از ایمان به کنش جمعی به تأمل در تنهایی انسان. در «سرنوشت بشر»، انسان در لحظه انفجار معنا حضور دارد؛ در «امید»، در لحظه مقاومت اخلاقی؛ و در «ضدّخاطرات»، در لحظه مواجهه متافیزیکی با مرگ. اما در هر سه، جوهر واحدی جاری است: ایمان به قدرت خلاق انسان. جهان مالرو جایی است که زیبایی و رنج، مرگ و آزادی، سیاست و هنر در هم تنیده‌اند تا تجربه یگانه‌ای از «بودن» بسازند. او نویسنده امید تراژیك است: امیدی که در دل تاریکی می‌درخشد و در برابر نیستی، معنای زندگی می‌آفریند.

سرگذشت روح انسان

نگاهی به کارنامه ادبی آندره مالرو

کارنامه

راضیه خوئینی
گروه کتاب

اگر هنر، زبان جاودانگی باشد، آندره مالرو یکی از بزرگ‌ترین مفسران آن است. نویسنده‌ای که هنر را نه محصور در قاب‌های خشك و تحصیلات آکادمیك، بلکه در تپش قلب زندگی و تجربه زیستن می‌جُست. وزیری که به‌جای سیاست‌ورزی بی‌روح، در هوای زیبایی و خلاقیت نفس می‌کشید و درك او از هنر، بیش از هر چیز بر نوآوری، آزادی، تخیل و شور آفرینش استوار بود. در نگاه او، هنر رونویسی از جهان نیست و هنرمند باید رقیب آفریدن جهانی تازه باشد؛ نه مقلدی که جهان را بازگو کند. مالرو باور داشت هنر را نمی‌توان در حصار تاریخ یا طبقه‌بندی اجتماعی محدود کرد. او درباره دو اثر شاخص خود گفته که کتاب «صداهای سکوت» دیگر تاریخ هنر نیست، همان‌گونه که «سرنوشت بشر» گزارشی درباره چین نیست. از نظر او، هنر دانشی برای آموختن نیست؛ عشقی است برای زیستن. هنرمند باید ما را به تجربه تازه‌ها فرا بخواند و به‌جای آموزش، ما را در مسیر دیدن، شنیدن و لمس زیبایی‌ها هم‌سفر خود کند. هنرمند در پی بیان تازه‌ها و مسائلی غیر از چیزهایی است که ما را احاطه کرده‌اند.

در «موزه خیالی/Le Musée imaginaire» مالرو، آثار هنری از بند زمان رها می‌شوند، از گذشته فراتر می‌روند و در برابر چشمان ما حضوری تازه می‌یابند؛ حضوری زنده، تأثیرگذار و بی‌زمان. در نسخه ادبی «پلیاد- Pléiade» که شامل نوشته‌های او درباره هنر همراه بازنشر تصاویری از آثار هنری شاخص است، این جهان ذهنی بار دیگر جان می‌گیرد؛ گویی خودِ مالرو، یکی از خدایان دگرگون‌شده همین موزه خیالی است.

نیم قرن نویسندگی

ژرژ آندره مالرو، حدود ۷۵ سال زندگی کرد و بیش از پنجاه سال از عمرش را وقف نویسندگی و هنر کرد. آثار مالرو، چه در قالب رمان و چه در زمینه رساله‌های فلسفی‌هنری، همگی بر محور یك مضمون بنیادین می‌چرخند: شورش انسان در برابر تقدیر. مالرو اولین اثرش، «ماه‌های کاغذی- Lunes en Papier» را سال ۱۹۲۳ در جوانی نوشت؛ اثری تجربی که بیشتر تمرینی در نثر شاعرانه بود. اما با «وسوسه غرب- La Tentation de l'Occident»، سال ۱۹۲۶، تمایل واقعی خود را کشف کرد. این کتاب در قالب نامه‌نگاری میان دو روشنفکر، تضاد میان تمدن‌های شرق و غرب را می‌کاود و نشانه‌ای از علاقه زودهنگام او به فرهنگ‌های آسیایی است. در«پادشاهی فارفلو- Royaume-Farfelu»، (۱۹۲۸) و سپس «فاتحان- Les Conquérants» که همان سال منتشر شد، نگاهش از شرق به سوی انقلاب چین معطوف می‌شود؛ جایی که انسان در کشاکش آرمان و خشونت، معنای تازه‌ای از تعهد و سرنوشت می‌یابد.

با رمان «راه سلطنتی- La Voie Royale» (۱۹۳۰)، مالرو به مرحله‌ای تازه از تفکر رسید. این اثر، سفر به عمق جنگل‌های کامبوج را به استعاره‌ای از جست‌وجوی روح خویش تبدیل می‌کند. «راه سلطنتی» روایتی رمانتیك از ماجراجویی مالرو در جنگل کامبوج در ۲۲ سالگی است. مالرو که تازه از دانشکده زبان‌های شرقی فارغ‌التحصیل شده بود و مأموریت مبهم باستان‌شناسی را بر عهده داشت، به همراه همسر جوانش، کلارا گلداشمیت آلمانی، عازم کامبوج شد. یکی از هموطنانش، یك دلال مشهور عتیقه، به راحتی توانست این زوج را متقاعد کند که دولت فرانسه گنجینه‌های هنری بی‌قیمت را نادیده می‌گیرد. قرار بود او به اعماق جنگل برود تا آنها را از زیر خاك بیرون بیاورد، سپس آنها را به اروپا بفرستد و آنجا، دلال عتیقه، مسئول فروش، آنها به بالاترین قیمت به مجموعه‌داران تیزبین باشد. اوج این دوره در مالرو را می‌توان در «سرنوشت انسان- La Condition Humaine»، (۱۹۳۳) دید. در این رمان، قیام کمونیستی شانگهای به صحنه‌ای از تأمل فلسفی بدل می‌شود: انسان در برابر شکست و مرگ، تنها با عمل و آگاهی معنا می‌یابد. دنباله این اندیشه در «دوران تحقیر- Le Temps du mépris»، (۱۹۳۵) و «امید- L'Espoir»، ۱۹۳۷ ادامه یافت؛ آثاری که تجربه مقاومت در برابر فاشیسم و جنگ داخلی اسپانیا را بازتاب می‌دهند. در این رمان‌ها، مالرو قهرمان را نه پیروز میدان، بلکه در حال مبارزه و شکست‌ناپذیر در ایمان به تصویر می‌کشد. این رمان بسیار مختصر، شرح حال کاسنر، تنها شخصیت داستان است، نویسنده‌ای کمونیست که تحت تعقیب نازی‌ها قرار دارد. او در اردوگاه کار اجباری زندانی و سپس آزاد می‌شود؛ زیرا زندانی دیگری خود را با نام مشابه او معرفی کرده است. این عمل قهرمانانه صرفاً با هدف محافظت از کاسنر واقعی و در نتیجه حفظ یك چهره برجسته در حزب انجام می‌شود.

پس از جنگ جهانی دوم، مالرو به ژرفای تازه‌ای در اندیشه زیبایی‌شناختی گام نهاد. در «درختان گردوی آلتنبورگ- Les Noyers de l'Altenburg»، ۱۹۴۸، مضمون فلسفی رنج و میراث فرهنگی انسان را می‌کاود. سپس مالرو مجموعه «روان‌شناسی هنر- Psychologie de l'Art»، ۱۹۴۷–۱۹۴۹ را نوشت که پایه تأملات بعدی‌اش در باب هنر شد. در دهه ۱۹۵۰، آثار نظری او پدید آمدند: «موزه تخیلی مجسمه‌سازی جهان- Le Musée Imaginaire de la Sculpture Mondiale» و «صداهای سکوت- Les Voix du silence»، ۱۹۵۱. به باور مالرو، هر اثر هنری تلاشی است برای غلبه بر فناپذیری؛ «پاسخی در برابر سکوت تقدیر». در سال‌های پایانی عمرش، به نگارش نوعی اتوبیوگرافی فلسفی با عنوان «ضدخاطرات- Antimémoires»، ۱۹۶۷، پرداخت. اثری درخشان که مرز میان خاطره و تأمل را در هم می‌ریزد. («درختان بلوط افتاده- Les Chênes qu'on abat»، ۱۹۷۱ و «لازار- Lazare»، ۱۹۷۴، بار دیگر به مضمون رستاخیز انسان بازمی‌گردد؛ انسانی که از دل مرگ به آگاهی می‌رسد. آثار پایانی‌اش چون «انسان متزلزل و ادبیات- L'Homme précaire et la littérature» (۱۹۷۷) و «زحل: سرنوشت، هنر و گویا- Saturne: Le destin, l'art et Goya» (۱۹۷۸) خلاصه همه اندیشه‌های او هستند: رابطه میان هنر و سرنوشت، میان خلاقیت و مرگ. در این نوشته‌ها، مالرو همچون فیلسوفی می‌اندیشد که از زبان ادبیات برای گفت‌وگو با جاودانگی بهره می‌گیرد. از آثار این نویسنده «سرنوشت بشر»، «ضدخاطرات»، «دوران تحقیر»، «امید»، «راه شاهی»، «فاتحان» به فارسی ترجمه شده‌اند و کتاب‌های زیادی درباره این نویسنده به بازار کتاب عرضه شده است.

ترکیب هنر با نویسندگی

همان ذهنی که در میدان سیاست از آزادی دفاع می‌کرد، در عرصه هنر نیز از رهایی تخیل سخن گفت. در مجموعه دو جلدی «نوشته‌هایی درباره هنر/ Écrits sur l'art, I, II» که با بیش از ۱۵۰۰ تصویر سیاه‌وسفید و رنگی همراه است، مسیر فکری مالرو از ۱۹۲۲ تا ۱۹۷۶ دنبال می‌شود؛ از روان‌شناسی هنر و رساله درخشانش درباره فرانسیسکو گویا، تا بازتاب درخشان سه‌گانه «دگردیسی خدایان». جلد اول، پیوند میان ایمان و هنر را از گویا تا پیکاسو، از حکاکی‌های هنری در غارهای مقدس تا کلیساهای گوتیك می‌کاود. جلد دوم، نگاهی ژرف به دگرگونی نگاه بشر به خدا و زیبایی‌ها از دوران رنسانس تا عصر مدرن دارد؛ جایی که واقعیت به خیال بدل می‌شود و بازنمایی جای خود را به آفرینش می‌دهد.

در سه‌گانه «دگردیسی خدایان» با بخش‌هایی چون فراواقعی، نامتناهی و بی‌زمانی؛ مالرو جهان هنری را چون سیر روح انسان ترسیم می‌کند: در «فراواقعی»، از تمنای بشر برای بیان نیروهای غیرمادی سخن می‌گوید؛ در «نامتناهی»، رنسانس را به‌مثابه نقطه چرخش از تقدس به زیبایی می‌بیند؛ و در «بی‌زمان»، راز جاودانگی آثار هنری را کاوش می‌کند، آن لحظه مکاشفه‌آمیز و شگفت‌انگیزی که تماشاگر را از زمان می‌رهاند و به جاودانگی اثر هنری می‌رساند. او در این زمینه می‌نویسد: «در حاشیه زندگی ما، آگاهی‌ای وجود دارد که از زمان بی‌نیاز است. هر اثر هنری، پرتوی از غروب است که به سوی ابدیت می‌تابد.» از نگاه مالرو، هنر نه‌تنها زیباترین شکل آفرینش، بلکه پاسخی انسانی به سرنوشت و مرگ است؛ تلاشی برای تبدیل رنج به معنا، و تبدیل فانی بودن به جاودانگی.

ژان-ایو تادیه، نویسنده نامی و منتقد برجسته فرانسوی که گردآورنده مجموعه آثار مالرو است، در ستایشی شاعرانه می‌پرسد: «اگر قرار بود همه هنرهای جهان را در یك کتاب گرد آوریم، چه اثری شایسته‌تر از نوشته‌های آندره مالرو بود؟» بی‌تردید، آنچه مالرو در آثارش به ما می‌بخشد، نه تاریخ هنر، بلکه سرگذشت روح انسان در آینه هنر است؛ مجموعه‌ای که هر صفحه‌اش دریچه‌ای است به راز آفرینش و هر واژه‌اش پژواکی از صدای سکوت است. بی‌تردید، مالرو در این آثار نه تاریخ هنر، که سرگذشت روح انسان در آینه هنر را بازگو می‌کند.

مالرو و شرق

نام مالرو در ادبیات و اندیشه قرن بیستم، همواره در مرز میان هنر، فلسفه و انسان‌گرایی می‌درخشد. در آثاری چون «سرنوشت بشر»، «صداهای سکوت» و «دگردیسی خدایان»، او از تلاقی هنر و روح سخن می‌گوید و از جست‌وجوی انسان برای یافتن معنا در جهانی بی‌قرار دم می‌زند. «سرنوشت بشر» چین را نه از نگاه شرق‌شناسانه، بلکه به‌عنوان آیینه‌ای برای تأمل در حقایق روح بشر ترسیم می‌کند. مالرو در توصیف و به تصویر کشیدن چین منحصر به فرد است؛ زیرا چین را همان طور به تصویر می‌کشد که هست. چینِ مالرو، همچون تابلویی چندگانونی است؛ سرشار از تضاد، ابهام، سکوت و زندگی. او در این سرزمین نه در پی تقلید، بلکه در جست‌وجوی نغمه‌ای تازه از هماهنگی میان انسان‌محوری غربی و معنویت شرقی است. او تصویری از چین ارائه می‌دهد که برخلاف روایت‌های غربی، از وحدت و تمرکز می‌گریزد. او هنرمندانه نقاط ابهام چین را در تصویرسازی‌هایش حفظ می‌کند و به عمق اندیشه‌های کنفوسیوسی و تائویی در این سرزمین نفوذ می‌کند، اما از آموزش و درس گرفتن به معنای تقلید پرهیز دارد. چین برای او آینه‌ای است تا با خودِ غربی‌اش روبه‌رو شود؛ جایی که میان انسان‌محوری و معنویت شرقی در نوسان است.

آندره مالرو، صدایی است که از میان سکوت تاریخ برمی‌خیزد؛ تا یادمان نرود که انسان، هرچند فناپذیر، اما در آفرینش جاودانه می‌شود. او در تمام عمرش، از شرق تا غرب، از انقلاب تا هنر، در جست‌وجوی یك معنا بود: پیروزی انسان بر نیروهای کور سرنوشت. آثار او، چه رمان‌های انقلابی‌اش و چه تأملات هنری‌اش، گواه این ایمان ژرف هستند که انسان، اگرچه فناپذیر است، اما در آفرینش و در هنر، جاودانگی خویش را می‌یابد.